

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۶۳۷۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: انتخاب و تامل

مؤلف: علی شریعتی

مترجم:

شماره قفسه: ۷۹۳۷۱



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره ثبت کتاب: ۲۰۷۵۳۹

سفرنامه  
۱۳۳۶  
۵۱۴۳۶



[illegible]

در باب بیست و نهم در وی موافق بود چون شرح را خواندیم تا بقایم رسید و مقبول افکاید این است  
نیز در بیان کرد **فصل** تا کو هر طاق تو شود جهت اگر چه طاقان طرف یک سیده بود  
مراجعه نهایت بچشمه و وضعی برای توئی شفت در فرزندی و مهر خرد و تربیت  
دوب و لطف مان اینان صحیح کرده بود که در این انکاس بر زمین افتد بر این انکاس  
کرده شد و شرف در کار خود را آید و حقوق دوست و عزت داشته نشان را استقبال  
منوع گشت و این مختصر تیف یافت و از وی التوفیق **فصل** پنج سنگ نیست که  
بسی همه موجودات از واجب الوجودیت لایم و لحدس و وجود در مری رسی ازین  
که چون آن سبب موجود که در آن چیزی را شود و نه گفت که کرده و چنین از هر کو که گفته  
و در افکانت نه و از آنجا گفت که کو که سیه را در وقت فک را داده و باقی را در  
فکانت نه و جهان را که پیدا کرده و زیر ملک تو را جرم علوی را بر تبار نهاده  
و اجسامی را بر این لایم نهاده و مالیده نشود و وجود آفته و از میان نشان چون زندگی  
ازین مذکر و موت برآید و یکت از این اجسام موجودات آدمی دیگر کشیده و کرم کشیده  
و سعادتهای آسمانی و قوتهای اخلاقی سینه و فضیلت داده و جمیع موجودات و کائنات  
و از هر یک که علت و سبب که اندیشه و درین عالم هر طرفه العی فیخیرین هزار جزو و  
بیزیر و هر چه که در کائنات است پس از آنجا حقیقت است و انلاک انجم بک که داور و برادر  
حضرت او و کارکنان بعد از او و اوقات و افعالی و کائنات را تا بر این اجماع علوی در این  
از آنرا که در کو که در کجوانات و مایه شخصی آن از نظر هر دو که فیض و فضل آبی در وی  
تبدیل و از این باب است که احکام بخوبی بر زمین غالب است و است تر و در **فصل**  
نیز ابعاد احکام بسیار است اما آنچه از وی تا که بر بود آنست که هر چه از وی که معلوم  
تا خواند از هر چه از وی و در وی که میان مخصوص و بعضی و مثال آن در **فصل** پنج  
و گشت خبر بود مافوق الهی که در مظلوس که گفته است در مظلومی که در یک که در احکام  
ظننت و در مظلومان که آن نفس نیز که کان ازین بر خیزد و نفس بر زمین حقیقت علم

بیت کرد

بیشتر از این و حکایت که در میان رنگ زده و نیم خورده فرق در میان آن که در یک جا خواند  
و میان حق و عدم و چنانچه اگر کسی که به فرق خواند که آن را از حقیقت این معنی خبر دارد  
چنانچه به شکر احکام بطلان است و در این مثل بود و حق و کذب را با هم نمی توان گفت  
بر چیزی که از این حکایت احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نباشد و چون این عقد  
و استند و قوی بر این طالع معلوم خواهد کرد که من و اطمینان بود و احوال این است  
او را بعد از آن و صفات با گشته و فتنه را بچنین اما اگر حکم در امور عالم کند احوال این است  
و نایب و سرورهای او را بخانه دارند و هر یک از این معنی را فاضل و دیگر است چون تا  
احوال علوی با جسم ماضی سرچشمی و معنی بعد از خدا و خود بگویند که خداوند و این است  
بیشتر چنانکه اغلب بر عکس می باشد و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
بسیار است که از کواکب اینها هر تر است که استعداده او قوی تر است اما اول بود در  
از آن کس بخانه دارند که با گشته هر چند به طالع بود و حالت این را به کسب است  
و هوای اطمینان و بعد از آن اعتبار کنند که در اینها می سرگردانند و هر یک از این معنی که  
در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
با گشته را از آن اعتبار کنند که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
تفاوت میان احکام طالع سال عالم طالع بود آن بود که این نجوم مطابق با زکریا و با احوال  
عالم و این کسب معنی پس هر یک از اینها که در اول این طالع و در هر یک از این معنی که  
آن گفته شود و این کسب معنی که در اول این طالع و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
عالم و حکم و اعتبار که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
و صفای ذهن و پاکیزه است و این با گشته و شفقت در استی و حیرت پس کبر و جانب حق را  
مقدم دارد و بیشتر احکام او را است از آن که در هر وقت و از این معنی که در هر یک از این معنی که  
اگر کسی را سهم العیب در هر طالع اندیشد بیشتر به سهم العیب بود یا تا طالع بود و صفات آن  
فانهای علم با زده می باشد و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که

سعد تا طالع بود و احکام آن شخص غالب است اگر چه در این علم کمال نباشد و خداوند است  
آن را در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
و هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
کواکب **سوم** در احکام قرآنی و انصاف است و دیگر **سوم** در احکام طالع عالم **سوم**  
در احکام طالع موالید **سوم** در احوال احوال است و از آنجا که در این نام که در این نام  
اینجا که در این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
استادان شریف و در میان کیم پس این فقره این را این که در این نام که در این نام که در این نام که  
بند است و می باشد و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
ضدای تم تو حق حرام است در اقام او و اسد و لی التوفی **سوم** در صفات و نسبت  
بروج و کواکب و انواع و اقسام بروج و اربع عالم و اینها سبب برین نیست کواکب  
و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
برین نیست **سوم** در صفات و نسبت بروج و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
و نسبت بروج کواکب در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
**سوم** در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
منست **سوم** در احوال احوال با انواع مختلفه و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
بروج چهارده **سوم** در صفات و نسبت بروج و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
و منقلب و برین معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
کنج و دست و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که  
و اینها و در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که در هر یک از این معنی که











روضه عجایب و غرائب

13

24









شکل مثل و شکل نایل که بر سر سبب اند و بحد و سبب چو سبب بر قابل است و بر بعد  
 میان هر کوشش برج بود **در شرح چهارم** در آن که بروج و کوکب است افکار **نزه اول**  
 در تحت خانه این دوازده برج را بر سبب کوکب است کرده اند چنانکه در سوره و ابراهیم  
 یکم و تحت خانه است چنانکه کوکب و ماه را هر یک یکجا است و پنج دیگر هر یک را  
 دو خانه بنا این قاعده را است که شش را یک خانه کوکب است و سه خانه ماه بروج و  
 نسبت به برج اقرب و آخرت خانه است پس خانه اقرب را شش خانه و پنج خانه ماه  
 برج سرطان را پنج خانه و از آن جهت بر سبب برج سرطان و برج عقرب است  
 پس اول ترین ماه از بروج دیگر که گفته اند اول است آنرا که در بروج و قابل است  
 و از اول دوازده ماه از بروج و این بر دو چیز اول است برین خوانند هر یک را  
 خست و بر بروج را در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 جدی و بر بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 ماه و برج را عقرب از بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 نسبت گفته اند سبب است و کوکب یکی از این اقسام است و کل خانه ها  
 ایشان را این دو تیر که چنانکه در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 و نظر ملاحظه نماید که این است و گفته اند که در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 اگر گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 برج را شش است که گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 چنانکه نسبت پس او را سواد گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 است از خانه او سواد گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 اگر کوکب که در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را

در وقت و تربیت ماه بود و در آن نصف بود اما بصل که بر سعادت و خوش کوکب است  
 افکار است از اقرب و ماه و اقرب است که برین است که اعتدال مزاج است و سبب است  
 افراط سبب است برین که در بروج است و سبب است که در بروج است و سبب است  
 و سبب است که در بروج است و سبب است که در بروج است و سبب است  
 مثل در بروج است و کوکب است از اقرب است و سبب است که در بروج است  
 و در بروج است پس او را سواد گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 نسبت به برج اقرب و آخرت خانه است پس خانه اقرب را شش خانه و پنج خانه ماه  
 برج سرطان را پنج خانه و از آن جهت بر سبب برج سرطان و برج عقرب است  
 پس اول ترین ماه از بروج دیگر که گفته اند اول است آنرا که در بروج و قابل است  
 و از اول دوازده ماه از بروج و این بر دو چیز اول است برین خوانند هر یک را  
 خست و بر بروج را در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 جدی و بر بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 ماه و برج را عقرب از بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 نسبت گفته اند سبب است و کوکب یکی از این اقسام است و کل خانه ها  
 ایشان را این دو تیر که چنانکه در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 و نظر ملاحظه نماید که این است و گفته اند که در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را  
 هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 اگر گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 برج را شش است که گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 چنانکه نسبت پس او را سواد گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 است از خانه او سواد گفته اند و چون هر دو خانه شش و شصت هر دو خانه شش و شصت  
 اگر کوکب که در بروج است و در بروج که از چنانکه در بروج را



در کوه و شفت و سختی فرج او در دو روز و نیم بر سر تپه عظیم مسجد کبریا  
 خاها در فرج فوق الارض بود اما هر دو نیز در مقابل یکدیگر در درختیت و تسبیح طالع  
 مرد و کس در مقابل یکدیگر که حافظ از طالع **فرج** در آن غریب است و کس  
 این عمل بطالع نیست دارد آن چنانست که هر یکی را به دوازده ضمت کرده اند و  
 قسی دو در دو نیم نیم اول صاحب است را بود و قسم دوم را با صاحب **فرج**  
 همین طریق تا هر دو دوازده برج داده شود و در این عمل آنست که اگر کسی غریب طالع خواهد  
 بکنند تا طالع چند در دست و آن در جات را در دوازده در دست بکنند  
 و از طالع سی کان سی کان بکنند تا جای که کس ترسی باشد یعنی غریب طالع آنجا باشد  
 و حکم همین است و این عمل هر طالع غریب یا بکار دارد و هر یک را یعنی غریب طالع و  
 افتد ضمایم بود و این جای نظر طالع است اما تا غریب کوکب را بکنند تا کوکب  
 در برجی که بود چند در دست کرده است آن در جات را در دوازده در دست کند و سی  
 سی از برج کوکب طالع کند آنجا که کس ترسی باشد اما تا غریب کوکب آنجا نیز بکار  
 در عمل یازده در برج چهار در دست پس از غریب یازده در دوازده صدوی در دو در  
 حاصل آمد و از غریب چهار در دست در دوازده عمل و شست و دفعه از برج اسد اما اگر  
 یازده در برج زهره را بکار برج دهند چنانکه دو نیم بخورد و نیم بخوراز دو نیم بر طالع  
 بر طالع اول فرج و اویم تا در یک ستغری شود و یک در دو در دفعه باقی مانده است  
 در دوازده غریب کنند دوازده حاصل آمد و از بهار دفعه چهل و شست و دفعه این  
 نصیب اسد بکنند مناسب عمل اول که حکم تا غریب کوکبی افتد چنان بود که صاحب  
 این غریب تا طالع بود یا در خطی از خط طالع بود و در آن تا غریب کوکب در جات  
 پس که صاحب تا غریب در آن برج بود و این نیز مزاج صاحب خود دارد و در جات  
 دلائل را انداخته و استند که اهل اول روزگار را در کس است عمل کند و کار دارند اما  
 یا که در یک کتاب بفرماید مانند اما افام که است چون نه بهر وقت بهر نیم آید

در کوه و شفت و سختی فرج او در دو روز و نیم بر سر تپه عظیم مسجد کبریا  
 خاها در فرج فوق الارض بود اما هر دو نیز در مقابل یکدیگر در درختیت و تسبیح طالع  
 مرد و کس در مقابل یکدیگر که حافظ از طالع **فرج** در آن غریب است و کس  
 این عمل بطالع نیست دارد آن چنانست که هر یکی را به دوازده ضمت کرده اند و  
 قسی دو در دو نیم نیم اول صاحب است را بود و قسم دوم را با صاحب **فرج**  
 همین طریق تا هر دو دوازده برج داده شود و در این عمل آنست که اگر کسی غریب طالع خواهد  
 بکنند تا طالع چند در دست و آن در جات را در دوازده در دست بکنند  
 و از طالع سی کان سی کان بکنند تا جای که کس ترسی باشد یعنی غریب طالع آنجا باشد  
 و حکم همین است و این عمل هر طالع غریب یا بکار دارد و هر یک را یعنی غریب طالع و  
 افتد ضمایم بود و این جای نظر طالع است اما تا غریب کوکب را بکنند تا کوکب  
 در برجی که بود چند در دست کرده است آن در جات را در دوازده در دست کند و سی  
 سی از برج کوکب طالع کند آنجا که کس ترسی باشد اما تا غریب کوکب آنجا نیز بکار  
 در عمل یازده در برج چهار در دست پس از غریب یازده در دوازده صدوی در دو در  
 حاصل آمد و از غریب چهار در دست در دوازده عمل و شست و دفعه از برج اسد اما اگر  
 یازده در برج زهره را بکار برج دهند چنانکه دو نیم بخورد و نیم بخوراز دو نیم بر طالع  
 بر طالع اول فرج و اویم تا در یک ستغری شود و یک در دو در دفعه باقی مانده است  
 در دوازده غریب کنند دوازده حاصل آمد و از بهار دفعه چهل و شست و دفعه این  
 نصیب اسد بکنند مناسب عمل اول که حکم تا غریب کوکبی افتد چنان بود که صاحب  
 این غریب تا طالع بود یا در خطی از خط طالع بود و در آن تا غریب کوکب در جات  
 پس که صاحب تا غریب در آن برج بود و این نیز مزاج صاحب خود دارد و در جات  
 دلائل را انداخته و استند که اهل اول روزگار را در کس است عمل کند و کار دارند اما  
 یا که در یک کتاب بفرماید مانند اما افام که است چون نه بهر وقت بهر نیم آید





طبیعی گویند و یکای اتصالات نظیر نگاه دارند که به نام نظر نیستند و این اتصالات  
 سه نوع بود قدس و ترس و مقابله و نسبت و از دو نوع بود یکی نسبت و نسبت طبع  
 دوم نسبت درازی و نزدیکی چنان بود در بعد دو کوکب از دو نقطه اعتدال ابراهیم  
 افتاد که یکای نظر نشینند یکی که کوکبی در سمت در بعد و دیگری در درج جوت  
 میان هر دو نقطه بود بر این هر دو وجه و مواضع تا از در سطح جهت که بعد بود از اول  
 حل مساوی است بر توالی حل در خلاف توالی است پس اگر کوکب درین دو وجه باشند  
 یکای نسبت نشینند و همچنین اگر از اول و در سطح مواضع اند و بر توالی و بر خلاف  
 توالی این ترس بود و در یکای نسبت نشینند و اگر از اول و مواضع اند بر توالی و در خلاف  
 توالی و این یکای مقابله نشینند و همچنین اگر از اول و مواضع اند و اگر کوکب درین دو وجه  
 است از این جهت از این که در یکای مواضع اند و اگر کوکب مواضع نشینند در درازی و در بعد  
 این از دو نقطه انقلاب برابر باشد چنانکه اگر از اول و مواضع اند و از اول و مواضع  
 جدا بر خلاف توالی پس اگر کوکبی در سمت در بعد و دیگری در درج جوت  
 میان هر دو قدس است بر همان طریق که در دو وجه از نقطه اعتدال که در جهت است که از  
 روز نسبت در بعد و بر همان حالت که در بعد و جوت و همچنین اند و با قدر نسبت از اول و  
 میزان را با جوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر از نقطه جدی یا ابتدا کنند  
 حکم همان باشد است حقیقت اتصال کل **نوع چهارم** در حدود اتصالات و اگر  
 کوکب از پیش و پس اتصالات را حدیست که تا بدان حد از مبدأ اتصال آغاز نشود و صدی  
 است که تا از آن گذرد و بل نشود و تا آن بر اوج کوکب است که هر کوکبی را مقدار هم  
 معین کرده اند از پیش و از پس و از آن آغاز نیز خوانند پس نور هم اقباب **نوع پنجم**  
 و نور هم قوس درج است و نور هم زحل و مشتری درج است و نور هم قوس درج  
 درج است و نور هم زحل و عطارد درج است و درج است و عقرب و اقل و ذنب را هر  
 یک را **نوع ششم** اما اتصال از حال بود که هر کوکبی که کوکبی را از آغاز اتصال

بود و چون بر میان هر دو نصف زمین رسد آغاز قوت بود اتصالات را و چون هر کوکب  
 رسد طبع قوت اتصال بود و چون کوکب یک رو بگذرد آغاز انحراف بود و چون نصف  
 زمین رسد نهایت قوت اتصال بود و چون هم از جرم منقطع شود تمامی اتصال بود اما انحراف  
 نصف جوت را بود در جمیع اتصالات و بعضی گویند نصف جوت کمتر است از نصف  
 جرم مشتری نه در هر است و جرم قمر و از ده در پس و از ده بگذرد هر جمیع کند نسبت و یکی  
 در برابر نصف هر دود و در بعد و نسبت پس هر کوکب که میان ماه و مشتری است بگذرد  
 بعد ماند هر دو هم رسد آن آغاز اتصال شد و چون ده و بعد به نیم بعد ماند آغاز قوت  
 بود و چون هر کوکب از اتصال تمام و غایت قوت بود و چون نصف زمین رسد نهایت قوت  
 بود و چون نسبت و یکی در بعد و نسبت پس هر کوکب که میان ماه و مشتری است بگذرد  
 چون چند در بعد و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول حکم **نوع ششم** در  
 مقدار در نهایت و قوتها و ضعفها که کوکب است آغاز **نوع اول** در نهایت و قوتها این  
 ضاعت گفته اند که خداوند عظیم گویند و شا هر کوکب و قوت او را در خط خود  
 شهادت خوانند و شهادت از پنج نوع است و هر یک را مقدار خود و از چنانکه گفته اند  
 صاحب خانه پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف  
 را چهار است و صاحب شرف را شش شهادت و صاحب عدد را دوش شهادت و صاحب  
 و هر یک را یک شهادت و درین خلاف است آنچه حکیم گویند یا آورده است خلاف است  
 اما اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او که پنج است ضاعف شود یعنی ده کرد  
 و حکم صاحب شرف و دیگر شهادت همین است اما گفته اند هر جمیع که صاحب و درو بود  
 چون در یک باشد میان و اگر صاحب و درو باشد جسمی شهادت ده از هر جمیع این  
 او بود و طلب کند حال باشد و اگر کوکبی قریب درو باشد هر چند نامعتبر بود و  
 و هر کوکب از ارباب خطوط او کوکبی بر و ناظر بود قوت قوی تر بود **نوع دوم** در قوتها  
 ذاتی کوکب قوتها می کوکب در صحرای بادا آنجا در حساب آورده اند شش نوع است

در بیان انواع اتصالات



۵۴۰

3.

5

وہو

1875

۱۰۰







بجز زمان در آن وقت آمده است بر طالع میزان و برین جادایلی و حجت بسیار است  
 که چنین است از روی قربت و قیاس و از این جهت **مهر و سیم** و **نار و چرخ**  
**قران** از قران اعظم است که طوفان حادث شود و احوال عالم متبدل گردد و قوا  
 آبادان و آبادانها خراب گردد و بیات و خلقت محروم برین قریب و بیکدیگر انداخته  
 صورت طالع قران عظیم و مستقیم و دلالی بیکدیگر و آن آید باینکه این چهار  
 بزرگترند و کارها قوی تر است از آن بگذرد از این قران باشد قران اعظم و بیکدیگر  
 و آن دولت دوزخ و نهصد و چهل سال شش و نیم بقرب است اما از قران اگر آنست که  
 بعضی احوال عالم متبدل شود و برین آنست که بی دردی و بی خبری کند و طبع  
 و شریعت نهند و بستر است و این شود و بعضی از رسوم و قواعد قران  
 اعظم را نگاه دارند و از این قران نیز قران دیگر جدا گردد آن در شصت  
 و شش سال بعد بقریب و چهل و شش سال بکشمای کند اما از قران او  
 آنست که برین آید باینکه آن که کمتر از آن قلم را در حکم از بدین و بقریب  
 صاحب قران گیرند که رسوم باینشانی نهند و بعضی قران او وسط تا برین  
 قران و بابت و چهل و شش سال بعد بقریب و دوازده سیزده سال باینشانی نهند  
 اما از قران اصغر آنست که دولت و حکومت از خاندانی بخاندانی نقل کند  
 در زمان مملوک و دولت او تمام بجهان بگذرد و برادر و برادر و برادر و برادر و  
 این چنانکه یاد کردیم در قران و مدت تا بر دور حوالی است سال بعد اگر قرانی  
 اصغری قوی افتد و بعضی دلالی اصل موافق دلالی شخصی بود دولت بران شخصی  
 قرار گیرد و اشغال کند بحری و دیگر و اگر ضلای بر شش خا جیان بگذرد و در آن وقت  
 جز و در جهاد خاصه بر سرخ در آن قران بیل لب باشد که ایضا و احکام کردیم  
 قرانی را که در برج و دلو بود که دوم که قران ششم است با دوازده و سطر و چهارم  
 حکم قوی درین شصت و **مهر و سیم** و **نار و چرخ** باینکه قران اول است و طالع سال

قران را در این مکتب نیست و هر یک سبب طالع سال را که قران در وی افتد طالع قران  
 نهاد و نیز سبب سبب که این طالع مستند است اما خلاف دیگران که قران را بر قول  
 انداخته اند و آن جهت که طالع آن زمان را در قران یافت و غرض آنست که تحقیق در  
 قران یافت پس اعتماد و در این نباشد پس در طالع سال قران باید نهاد و این  
 قرانی واقع شد بیکدیگر مستحق کدام است از دلالی و شری پس از دلالی و قران  
 بود باین قران بر سطر و نیم و سطر و نیم بر قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شد  
 است بعد از آن طالع سطر و دلالی و دوازده و دلالی و سطر و نیم و سطر و نیم و سطر و نیم  
 و سطر و نیم طالع را با دلالی قران و احکام کند بقریب و بعضی از آنرا احوال غلب  
 مضطرب بود و این اشغال دولت کند سبب مزاج قران و اگر خلفا یا بیکدیگر  
 بر اشغال دولت و سطر و نیم معلوم کند که قوت کدام کوکب را است ازین دو کوکب  
 یعنی کدام و طرف شمال است از آن دیگر و بر شری و در هر یک را سطر و نیم و قران  
 و در طالع سال قران بحسب احوال این دلالی حکم کند پس اگر سطر و نیم و سطر و نیم  
 کند بر شدت و حجت خدای در قران قران خاصه و سال قران و اما باینی و باینی  
 و سایرهای در آنست و اگر دلالی طالع موافقت کند باینکه در هر یک و اگر سطر و نیم  
 مقبول است قطعه و با و اگر دلالی طالع سال قوی افتد به این که کمتر بود یا بیشتر  
 اگر سطر و نیم سطر و نیم و یک سطر و سبب باری راحت و فراخی سعادت مردم و این  
 و فراغت و اگر دلالی طالع با او موافقت کند سعادت حال عالم و مردم بحال  
 رسد و قران دیگر واقع نشود حکم عالمها عالم ازین قران و دلالی او کند و هر سال  
 بیکدیگر اینها دوازده ماهند و رجعت از برج قران و سال خداه که افتاده است  
 قریب یا ضعیف در وقت چگونه بود است از این احکام سال کند چنانکه گفته شد  
 شود اما در او و قران عالم روی بفرستد و اضطرار احوال طالعین  
 و اگر باین قران جهت که عالم کون و فساد است و چنانکه کون از این سطر و نیم و دلالی

احکام قران طالع

این قران را در این مکتب نیست  
 و هر یک سبب طالع سال را که قران در وی افتد طالع قران  
 نهاد و نیز سبب سبب که این طالع مستند است اما خلاف دیگران که قران را بر قول  
 انداخته اند و آن جهت که طالع آن زمان را در قران یافت و غرض آنست که تحقیق در  
 قران یافت پس اعتماد و در این نباشد پس در طالع سال قران باید نهاد و این  
 قرانی واقع شد بیکدیگر مستحق کدام است از دلالی و شری پس از دلالی و قران  
 بود باین قران بر سطر و نیم و سطر و نیم بر قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شد  
 است بعد از آن طالع سطر و دلالی و دوازده و دلالی و سطر و نیم و سطر و نیم و سطر و نیم  
 و سطر و نیم طالع را با دلالی قران و احکام کند بقریب و بعضی از آنرا احوال غلب  
 مضطرب بود و این اشغال دولت کند سبب مزاج قران و اگر خلفا یا بیکدیگر  
 بر اشغال دولت و سطر و نیم معلوم کند که قوت کدام کوکب را است ازین دو کوکب  
 یعنی کدام و طرف شمال است از آن دیگر و بر شری و در هر یک را سطر و نیم و قران  
 و در طالع سال قران بحسب احوال این دلالی حکم کند پس اگر سطر و نیم و سطر و نیم  
 کند بر شدت و حجت خدای در قران قران خاصه و سال قران و اما باینی و باینی  
 و سایرهای در آنست و اگر دلالی طالع موافقت کند باینکه در هر یک و اگر سطر و نیم  
 مقبول است قطعه و با و اگر دلالی طالع سال قوی افتد به این که کمتر بود یا بیشتر  
 اگر سطر و نیم سطر و نیم و یک سطر و سبب باری راحت و فراخی سعادت مردم و این  
 و فراغت و اگر دلالی طالع با او موافقت کند سعادت حال عالم و مردم بحال  
 رسد و قران دیگر واقع نشود حکم عالمها عالم ازین قران و دلالی او کند و هر سال  
 بیکدیگر اینها دوازده ماهند و رجعت از برج قران و سال خداه که افتاده است  
 قریب یا ضعیف در وقت چگونه بود است از این احکام سال کند چنانکه گفته شد  
 شود اما در او و قران عالم روی بفرستد و اضطرار احوال طالعین  
 و اگر باین قران جهت که عالم کون و فساد است و چنانکه کون از این سطر و نیم و دلالی

و شد و اغلب شود و هر چه در کسب بسیار ظاهر کرد و در آن اثر کند چنان است که  
قبول فرستاد شخصی که مزاج او مستعد عارضی شده باشد و هر چه از کسب بی کار در آن  
آن عارضی باشد بسیار بدست کند و آن چنان است که هر کس که در وقت وانی با کسب  
باشد و در آن دیگر ظاهر شود و آن عارضی و ظاهر باشد و قشای آن دیگر شود و  
بیست و نه سال و سالی که نشان در دولت باشد و آن زمان تمام چه باشد و در آن وقت  
مستعد باشد و هر چه در آن چنان است که هر کس که در وقت وانی با کسب  
او باشد پس هر روز عارضی و ده مرتبه و نصف تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
در سطر باشد و در هر یک از آن که از آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
که از آن کسب تر باشد و آن چنان است که هر کس که در وقت وانی با کسب  
در هر کس که بود و از آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
تخلف شود و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و در سطر باشد و در هر یک از آن که از آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
با مزاج فصل که در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
او از آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
هر کس که در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
دست است و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
باز در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و انتقال دولت شود و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
کشتن بود و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و این تأثیر غلبه و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
لشکر و اقامت و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و

دوست و کسب و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
هو و کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
بود و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
خدا و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
میان زمان و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
در میان و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
در وقت و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
مردم و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
کشتن و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
بر در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و این تأثیر غلبه و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
اما و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
فانیان و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
چرا و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
سیم و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و  
طبیقه و در آن کسب تر باشد و هر چه در آن کسب است و



سواد و زنده قنوت کند و زور و خطوط در رخ خویش و کوهی در رخ دهنده **سید**  
**در احکام قرآن** که کتب چهار شماره اول در قرآن است که کتب با شری در شرف  
 آتش **قرآن مجید** دلیل کذب بر حق است احوال را بابت علاج و امر اوقع آفتان  
 و تعصب دینی و تشدد و زنا و فحشاء و سادات و اشرف و اید و آفتان فقهان و  
 قضای و عدل افشاء و زدن در هوا و کرمی و زور و فراخی طعام و چهارها از حرارت و  
 تابش و زشتی و فاساد و عروق را قلم دوم **قرآن مجید** و دلیل کذب بر حق  
 و صلاح زمان و فسادان و توبه و طرب و بسیاری کجای و امانت در مردم و حق  
 دین و سلام و یونان و طرب بر علما و سادات و قضای و زور اندرستی و عدل  
 و اجابت دعا و اعتدال هوا و حق و کسب خدای و فراخی طعام و دلیل در کجاست و اید  
 مسافران از اطراف **قرآن مجید** و دلیل کذب بر حق کارها و اید  
 مسافران و در بران و چهاران و کسب و امانت دین و طبقات و آفتان کارها و اید  
 و بسیاری از جوار و چهار و خوش و کسب خطها و وسیع و فراخ و اید و اید و اید  
 و حق و طبقات و احکام و کسب سخنها و راست و حق **قرآن مجید** و دلیل کذب  
**با شری** در شرف و کسب و دلیل کذب بر حق و در میان و کسب و اید و اید  
 و کسب قضای و سادات و اید و فساد اطوار و کسب و اید و اید و اید و اید  
 از رخ و کسب و اید و چهارها از کسب و کسب و اید و اید و اید و اید و اید  
 بر کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 قوت علی کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 احوال اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 و کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 و اعتدال هوا و کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
**و شری** و دلیل کذب بر حق و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید

و زرا و سادات و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 حق و کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 و قرآن است که کتب با شری در شرف آتش **قرآن مجید** دلیل کذب بر حق است  
 و تعصب دینی و تشدد و زنا و فحشاء و سادات و اشرف و اید و آفتان فقهان و  
 قضای و عدل افشاء و زدن در هوا و کرمی و زور و فراخی طعام و چهارها از حرارت و  
 تابش و زشتی و فاساد و عروق را قلم دوم **قرآن مجید** و دلیل کذب بر حق  
 و صلاح زمان و فسادان و توبه و طرب و بسیاری کجای و امانت در مردم و حق  
 دین و سلام و یونان و طرب بر علما و سادات و قضای و زور اندرستی و عدل  
 و اجابت دعا و اعتدال هوا و حق و کسب خدای و فراخی طعام و دلیل در کجاست و اید  
 مسافران از اطراف **قرآن مجید** و دلیل کذب بر حق کارها و اید  
 مسافران و در بران و چهاران و کسب و امانت دین و طبقات و آفتان کارها و اید  
 و بسیاری از جوار و چهار و خوش و کسب خطها و وسیع و فراخ و اید و اید و اید  
 و حق و طبقات و احکام و کسب سخنها و راست و حق **قرآن مجید** و دلیل کذب  
**با شری** در شرف و کسب و دلیل کذب بر حق و در میان و کسب و اید و اید  
 و کسب قضای و سادات و اید و فساد اطوار و کسب و اید و اید و اید و اید  
 از رخ و کسب و اید و چهارها از کسب و کسب و اید و اید و اید و اید و اید  
 بر کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 قوت علی کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 احوال اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 و کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
 و اعتدال هوا و کسب و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید  
**و شری** و دلیل کذب بر حق و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید





اهل قتل و ضرر و شهادت **مبحث ششم** در تریجات و مقابلهت سران **فصل اول** در افعال کواکب  
 بان **باب اول** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 کشتن خیانها و بویان عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور بزرگان و در میان و چاری و چارها  
 و تو انکران و خوالی خاها و تو خوالی ملک و مقصبتان اکابر و بختن هوا و قضا و  
 رضای **باب دوم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 در بزرگان و طایف و بویان عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور بزرگان و در میان و چاری و چارها  
 اینی را همه و فساد و اسباب و مرزها و اندک و خاندان قدیم و ظلم و جور بختن هوا  
**باب سوم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 و کجالت و خشتن خیانها و کجالتی عداوتها و خصوصتها و چاری و چارها و کواکب  
 و فساد و تقو و رنج رعیت و بزرگان و حریت و طایف و تو خوالی و مرزها و اسباب  
**باب چهارم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 و در سواری و وضع حمل و کشتن شدن اسرار و خیانها و بویان عداوتها و معروف و بوی  
 بازاری می برده و تهمت و شایع و فساد و طایف و بویان عداوتها و معروف و بوی  
 و بزرگی و بختن و ظلم بر اهل طرب **باب پنجم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 در رنج و کواکب و فساد و خشتن خیانها و عداوتها و رنجت اهل دیوان و سفرخان  
 و مردم بازاری و قمار و قاتل و ارا حیف و تهمت و بختن میان و خیانها و کجالت  
 و سفرخان و چاریهای در کشتن و خشتن هوا و مرزها و بزرگی و فساد و بختن میان  
 در وقت **فصل دوم** در افعال کواکب بان **باب ششم** در افعال کواکب بان **باب هفتم** در افعال کواکب بان  
 و کجالت و بزرگان و تو خوالی و فساد و اسباب و مرزها و عداوتها میان بزرگان  
 و اشراف و اعیان ملک و تو انکران و شدت و قتل و قید و طایف و عداوتها و خشتن  
 و ضرر و ضرر و بزرگان و فساد و حال طایف و نفقه و خشتن خیانها و اهل قضا و حکام  
 بعضی و تو خوالی و بزرگان و فساد و طایف و فساد و طایف و فساد و طایف و فساد و طایف

اهل قتل و ضرر و شهادت **مبحث ششم** در تریجات و مقابلهت سران **فصل اول** در افعال کواکب  
 بان **باب اول** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 کشتن خیانها و بویان عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور بزرگان و در میان و چاری و چارها  
 و تو انکران و خوالی خاها و تو خوالی ملک و مقصبتان اکابر و بختن هوا و قضا و  
 رضای **باب دوم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 در بزرگان و طایف و بویان عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور بزرگان و در میان و چاری و چارها  
 اینی را همه و فساد و اسباب و مرزها و اندک و خاندان قدیم و ظلم و جور بختن هوا  
**باب سوم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 و کجالت و خشتن خیانها و کجالتی عداوتها و خصوصتها و چاری و چارها و کواکب  
 و فساد و تقو و رنج رعیت و بزرگان و حریت و طایف و تو خوالی و مرزها و اسباب  
**باب چهارم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 و در سواری و وضع حمل و کشتن شدن اسرار و خیانها و بویان عداوتها و معروف و بوی  
 بازاری می برده و تهمت و شایع و فساد و طایف و بویان عداوتها و معروف و بوی  
 و بزرگی و بختن و ظلم بر اهل طرب **باب پنجم** در افعال کواکب بر تریجات میان علم و شایع و قضاء و اندک و طایف و کواکب  
 در رنج و کواکب و فساد و خشتن خیانها و عداوتها و رنجت اهل دیوان و سفرخان  
 و مردم بازاری و قمار و قاتل و ارا حیف و تهمت و بختن میان و خیانها و کجالت  
 و سفرخان و چاریهای در کشتن و خشتن هوا و مرزها و بزرگی و فساد و بختن میان  
 در وقت **فصل دوم** در افعال کواکب بان **باب ششم** در افعال کواکب بان **باب هفتم** در افعال کواکب بان  
 و کجالت و بزرگان و تو خوالی و فساد و اسباب و مرزها و عداوتها میان بزرگان  
 و اشراف و اعیان ملک و تو انکران و شدت و قتل و قید و طایف و عداوتها و خشتن  
 و ضرر و ضرر و بزرگان و فساد و حال طایف و نفقه و خشتن خیانها و اهل قضا و حکام  
 بعضی و تو خوالی و بزرگان و فساد و طایف و فساد و طایف و فساد و طایف و فساد و طایف

18

92

90

































این صفت طریقه آورده اند و آنها را نمودارات خوانند تا بدان علمها در بر طالع مشق  
 شود بوقتی که نیم روزه بود در از زمان ولادت پس نیم آن زمان را بخت کند و بگوید  
 که از روزی که شب چند ساعت گذشته اند و از آن ساعت در بر طالع و اول وقت کند  
 در نمودار و بر طرف راست که طالع خنجر بر آن طالع و تمام نماید و از آن نمودار  
 که خوانند طالع در دست کنند و باید بر طرف راست جزو پیش از نیم ساعت و یکبار از نیم ساعت  
 بود و هر این اصلاح و شمار بر نمودار و بر طالع خنجر عمل نمودار است همان نیرانی  
 و منار است و نمودارات بسیار است آنچه بر روی اعتقاد است نمودار مسقط النقط است  
 که منسوب به هر یک است و در بیشتر روایات این هر یک را پس بفرست عادت قولی است  
 آنست که هر شش در وقت مسقط النقط طالع برود که در دو طالع مسقط النقط مشق  
 قوت در وقت ولادت و بعد از وی نمودار بطلیموس است پس قولی است که در  
 کاه که در بر طالع وقت شمس که بگوید که در مسقط النقط بر جزو مقدم اجتماع یا  
 استقبالی شخصی از این در وجه آید و نموداری نمودار است و از این در  
 دشت باز خوانند و دیگر بزرگان از و این مسکن دان و مانند اند و هر یکی و اول  
 هند و غیر این که بر نموداری یاد کردند و اما این عمل را از جهت آن ثبت کردند  
 که مطلوب این بوده است و لیکن در این عهد هر یک را از کون گفته اند و مانند  
 نموده و طالعها را از تقایم نهاری و اولی و آنچه یکا رسیده اند نام **نمودار کتب**  
 احصا نمود و وقت زاد آن قولی است بطلیموس است بر یکا و فریق اولی بر وقت قوت  
 و هر وقت منسوب بکوی اول قوت طبعی است و او بر منسوب دوم قوت حیوانیت  
 و او منسوب به تمام قوت است و اینست و او بر منسوب به تمام قوت  
 و در کرات و او بر منسوب به تمام قوت حیوانیت است و او بر منسوب به تمام  
 قوت نفسانی است و او بر منسوب به تمام قوت ماسک است و او بر منسوب  
 پس این صفت که کوب بر کسمان بر شال صفت چندی اند بر روی زمین چنانکه غرض منقسم

چند زمین که منسوب است و هر یک از این می رود و از آنجا معلوم و در وقت استخاری رسیده  
 بعد از صد سال نصب قوت خود میکرد و از آن پس بدین و قوتی که در نمودار طالع  
 از قوت نفسانی است که کوب می بود و دو مسقط النقط که کوب قوت است و از آن نمودار  
 که کوب با یکان از بر روی همه و از آن نمودار معلوم می شود و قوت و در این هم قوتها و  
 استعدادهای قوتها آن قوتها در زمان قوت کوب می کرد و بعد از آن قوت کوب و کل  
 که کوب و حالات هر یک در آن زمان و قوتها آن بر روی تمام بر منسوب این اقسام است  
 بفعول می آید هر یک در وقت قوتش بقوت قوت منور در مراحا و استعدادهای قوت  
 متاخر که معلوم است پس چون حقیقت شد هر حیات و حیات و سعادت و شقا و قوت  
 و شرف و فقر و ضرر و امثال این از صفات انسان است آنرا بر این قوتها و این  
 قوتها از آنرا که کوب است و او را کوب کند و از آنرا که کوب است و او را کوب کند  
 و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم کند تا از آنجا حالات معلوم را استعدادهای کوب  
 و حقیقت آنست که سعادت معلوم از قوت و موافقت کوب کوب و شقا و قوت از  
 ضعف و مخالفت پس هر کدام کوب که قوت بر وجه اولی و کالی از او در  
 معلوم و ظاهر بر این اما حالات و وقت زاد آن اگر هر یک در وقت طالع ما و بعد از آن  
 مذکور می شود و وضع عمل او است و بعد از آن معلوم مذکور می شود و نیز در هر یک مذکور می شود  
 فرزند و ملاست ماند و اگر معلوم شود و در هر یک در هر یک موقت خاصه و معلوم  
 و اگر هر یک در وقت طالع ما و بعد از آن معلوم و وضع عمل او است و بعد از آن  
 و اگر هر یک در وقت طالع ما و بعد از آن معلوم و وضع عمل او است و بعد از آن  
 عجب که معلوم ماند و اگر هر یک در وقت طالع ما و بعد از آن معلوم و وضع عمل او است  
 نیز به شش **نمودار کتب** و صحت طالع و ولادت حکم هر معلومی از طالع آغاز و جهاد  
 کند و آغاز و جهاد معلوم در زمان سقوط طالع باید بر آنست و در این زمان آن در وضع  
 هم نباید که بر نمودار مسقط النقط معلوم می شود تا از طالع و در طالع ولادت پس باشد

وطلوع سقوط نظره را اثری بی شماری آید و قیام مولود در رحم بعد از چنان موقت  
 احوال عظیمی را در بر داشت که از آن عظیم تر است پس کمال از آن بر داشت و درین وقت  
 بر ششها کشت و کینست حالات مولود و غایت ششها می شود و از میان او درین  
 وقت خردی بیرون آید اصل معلوم شد واجب شد بر هر عاقل که بر حسب عقل و فضل  
 اگر کسی بعد از آن احوال که اکبر در بروج در زمان ولادت تا از آنجا دلیلی کند بر خدا  
 و قضاوت مولود از او اظنی ضاربی و حیات و معات و موصفت که او می زارد از این  
**فصل دوم در احوال مولود بعد از ولادت** بگوید آن که از آن در هر اشیاء قدرت  
 غوره بیرون آید از آن جهت بر او بی شکی نیست از قوه طبعی پس بی شک که در هر یک از قوه  
 شوی آن که آن تا آنجا که از وی صفته ای نام نشود بر مولود هیچ حکمتی که آن  
 تا وقتی در وی بیست حقیقت انسانی نام نشود عمل و کلمات و بر آن در آن  
 و قوت اظنی و انسانی این و آن در دست چهار سال غشی بیست و این چهار سال که است  
 تربیت خوانند اما و بطورای تربیت مولود درین مدت از قوه است خاص و عام  
 خاص در طلوع است و صاحب او مستقل و ارتباط ثلثات و تمام است  
 و قرآن است جهت بر عاقل شخصی بقوت این دو نیست و قوه مخصوص است احوال  
 بچکان از آن روی که در آنجا قرار دارد که بر سر انفس است خاص بر صاحب نبوت  
 قریب و اگر از وی بعد صاحب نبوت بشود بی از روی خدا است پس اگر طلوع و  
 صاحب او در هر دو تربیت و ارتباط ثلثات طلوع خاصه بر صاحب اول موصوفه شد و بعد که  
 ناظر خاصه که در او تا دو روز و یک در جایگاه خفا مقبول بود که در تربیت بعد  
 و با ششها و در از هر دو روز و میان شش بر هر دو روز و با ششها تربیت تمام اما اگر بعضی  
 در آن یک سال بیست و چهار ماه باشد تربیت مولود و احوال او بر هر دو روز و میان  
 آن دلائل و مواضع هر یک اما اگر وقت دلائل یکی از این فاضل تربیت یکسوف  
 با ششها و در آنجا و در تربیت از این باربع اگر آن کوکب غشی بعد از چنان موقت

خاصه در و در طلوع آن مولود و در دیگر اما اگر صاحب طلوع باریست ثلثه اول خرق بعد  
 یا چنان کرد و بخداوند تا از این باربع خاصه آن کوکب غشی بعد مولود و در دیگر خاصه  
 صاحب غشی یا باربع خرق بعد اما اگر کسی در دوم طلوع بر هر دو روز و میان  
 تا از قوه شوی از این صاحب باقیست مقدم بر طلوع باید از دلائل ثلثه غشی که در هر  
 قوه بیست و اگر صاحب غشی از قوه شوی بعد اما اگر این دلائل بیست و در دلائل ثلثه  
 با جویبار صاحب با قاطع با خرق مولود بی ربان و اگر قوی تر است دلائل با قاطع  
 بعد میان و غشی در یک سال یا دو بروج خاصه در و در ثلثه مولود و در تربیت  
 ربان در دو روز و میان و در و در غشی او در آن غشی بعد اما اگر صاحب غشی  
 منسوب به صاحب بروج قریب طلوع غشی در هر یک از آن صاحب غشی و اما اگر  
 با دلائل یک در میان سدان افتد بسیار آن تربیت او کند بیست و میان تربیت  
 تمام اما اگر زهره و قرآن طلوع با قاطع باشد مولود تا در تربیت باید و در آن  
 بعد که تا از این باربع و صاحب بر دو روز و میان و در غشی صاحب طلوع از طلوع  
 با قاطع باشد اما اگر بعد از سه روز قریب بعدی چون در و در و در خاصه آن صاحب غشی  
 بعد ماوراء و در او بر بسیار بعد و یکو بیست و مولود و در آنکو قبول کند و اگر بیست  
 یا تربیت بعد تربیت شان کند و مولود و در قبول ثلثه که در **فصل دوم در احوال**  
 تربیت مولود تا مدت چهار سال از طلوع اول از طلوع و در تربیت مولود است از  
 وقت ولادت تا مدت یک سال و چهار ماه و در بیست و میان تربیت و در تربیت و در تربیت  
 بعد از یک سال و چهار ماه است تا و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت  
 و آن بعد از دویست و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت  
 قوی حال و تمام بعد از آن تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت  
 و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت  
 بعد ماوراء و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت و در تربیت





1.5

12

[illegible][illegible]









یا چنانکه در بعضی کتب مذکور است که درین پنج درجه بعد از آنکه از وی با هر سه  
 درجه چون مندرجه درجه خانه دیگر رسیده باشد آن خانه از وی باطلی باشد یعنی درین کتب  
 پنج درجه از این خانه بنفیس دارد و از این خانه بنی در اضعیفه و کشنده و منته  
 و در اضعیفه و منته کتب و درجات خسته کشند و میگویند چون گوشت در بعضی درجه  
 طالع بنای **الاجنبی از اجنبی** که گفته اند طالع هر درجه از خواجه گوشت گوشت  
 طالع از اول پنج درجه یعنی گفته اند که آغاز قوت طالع پس از درجه اول و بعد از پنج درجه  
 و نهایت قوت وی اول پنج درجه طالع و دیگر درجه بعد از وی و بعضی گفته اند قوت طالع از درجه  
 طالع بعد از اول درجه طالع و دیگر **الاجنبی از اجنبی** که گفته اند قوت طالع از اول پنج درجه  
 و نهایت قوت او در درجه طالع و نهایت قوت او پنج درجه اگر در درجه طالع از پنج درجه خانه  
 جهت که قوت طالع در هر درجه یکبار است نه از درجه گوشت چون طالع در آنجا آغاز کند  
 از مزاج خود قوت را در آن طالع را با مزاج طبعیت طالع و چون در درجه طالع رسد  
 قوت او در درجه یکبار رسیده و چون از آن درجه بگذرد قوت روی نقصان  
 نهد و از آن درجه استغنی شده و چون در درجه دوم اشغال کند آغاز کند از قوت خود  
 نمون همان است که گفته اند از مزاج خود طالع آن پنج درجه تا دوازده خانه طالع  
 پس یکم این مقوله که گوشت در هر خانه که به حکم او از همان خانه کند اما بعضی گفته اند  
 برجه را اعتبار کنیم همین طریقی که گفته اند وقتی در حکم به اهل طالع موله کنیم و  
 سعادت یا فاجد نسبت به نبوت را اعتبار کنیم وقتی در حکم به اهل طالع موله کنیم و  
 سعادت یا فاجد را در مزاج طالع واجب بود اعتبار نسبت به نبوت است آنکه  
 این عمل داخل بود نیست و در هر درجه طالع در آنجا در آنجا که در بعضی  
 گفته اند چیت را اعتبار کنیم از اول برنت و احوال را یکی اما آنچه است که در  
 طالع و نسبت به نبوت را اعتبار کنیم که در اول طالع است و در هر درجه طالع موله است  
 و نسبت به نبوت این عمل با تاویل بر آنکه در **خروج** در بعضی صورت طالعها و مزاج

که گوشت در هر درجه طالع در هر درجه طالع در هر درجه طالع در هر درجه طالع در هر درجه طالع  
 از بعضی کتب مذکور است که درین پنج درجه بعد از آنکه از وی با هر سه  
 درجه چون مندرجه درجه خانه دیگر رسیده باشد آن خانه از وی باطلی باشد یعنی درین کتب  
 پنج درجه از این خانه بنفیس دارد و از این خانه بنی در اضعیفه و کشنده و منته  
 و در اضعیفه و منته کتب و درجات خسته کشند و میگویند چون گوشت در بعضی درجه  
 طالع بنای **الاجنبی از اجنبی** که گفته اند طالع هر درجه از خواجه گوشت گوشت  
 طالع از اول پنج درجه یعنی گفته اند که آغاز قوت طالع پس از درجه اول و بعد از پنج درجه  
 و نهایت قوت وی اول پنج درجه طالع و دیگر درجه بعد از وی و بعضی گفته اند قوت طالع از درجه  
 طالع بعد از اول درجه طالع و دیگر **الاجنبی از اجنبی** که گفته اند قوت طالع از اول پنج درجه  
 و نهایت قوت او در درجه طالع و نهایت قوت او پنج درجه اگر در درجه طالع از پنج درجه خانه  
 جهت که قوت طالع در هر درجه یکبار است نه از درجه گوشت چون طالع در آنجا آغاز کند  
 از مزاج خود قوت را در آن طالع را با مزاج طبعیت طالع و چون در درجه طالع رسد  
 قوت او در درجه یکبار رسیده و چون از آن درجه بگذرد قوت روی نقصان  
 نهد و از آن درجه استغنی شده و چون در درجه دوم اشغال کند آغاز کند از قوت خود  
 نمون همان است که گفته اند از مزاج خود طالع آن پنج درجه تا دوازده خانه طالع  
 پس یکم این مقوله که گوشت در هر خانه که به حکم او از همان خانه کند اما بعضی گفته اند  
 برجه را اعتبار کنیم همین طریقی که گفته اند وقتی در حکم به اهل طالع موله کنیم و  
 سعادت یا فاجد نسبت به نبوت را اعتبار کنیم وقتی در حکم به اهل طالع موله کنیم و  
 سعادت یا فاجد را در مزاج طالع واجب بود اعتبار نسبت به نبوت است آنکه  
 این عمل داخل بود نیست و در هر درجه طالع در آنجا در آنجا که در بعضی  
 گفته اند چیت را اعتبار کنیم از اول برنت و احوال را یکی اما آنچه است که در  
 طالع و نسبت به نبوت را اعتبار کنیم که در اول طالع است و در هر درجه طالع موله است  
 و نسبت به نبوت این عمل با تاویل بر آنکه در **خروج** در بعضی صورت طالعها و مزاج



[illegible]

حفظ

۱۰۰

۱۰۰

15.

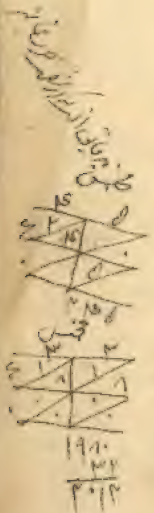
[illegible]

درین کعبه شکر که کوته بر جاق و در جاق  
کبری دهم و اگر جاق طویل الیوه غلیظت  
و علی دهم و بر جاق طویل غلیظت مغزی دهم  
انگار که فراه از درجه نود و یکست تا نود و او را  
بعد افتاده از ان و در وسط آن بعد از ان  
او کم کنند و هم طویل و از ان دو کاب بر طایفه  
کنند و کم کنند و همین طریقی عمل را علی  
القطعه خوانند و خلافتهاست درین علی ان

|    |   |   |   |   |   |   |   |   |   |
|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |

بسیار در راست است **که کعبه** ایمان و در طویل الیوه افتاده باشد و بعد بکعبه نود  
درجه و نود و یک و در کعبه در جاق سوا و از ان اصاف نام نهند باز نقصان کنند غلیظت  
و طویل او از غلیظت کبری و آن باقی را تفاوت نام نهند باز درجه و نود و طویل الیوه کم کنند  
و باقی را اسکن نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اسفخت شد قطعه  
بعد کعبه از و در طویل آیرسل و ماه و روز و ساعت آن قطعه از ان تمام غلیظت کبری کعبه  
کم کنند آنچه از غلیظت مستعمل بود بحسب بعد از ان و در جاق و در **طالع کعبه**  
چندین **۲** مرکز طایل الیوه از بعد از این **۳** اسط و مغزی که چند و در تقویم چندین **۴**  
در طالع از و یک کریم باقی ماند مسافت این **۵** و محسن و در طایل این **۶** طالع  
وسطی او که است چندین **۷** آنکه یکدوست چندین **۸** که در طایل این **۹** ماند تفاوت  
این **۱۰** و این **۱۱** طایل و بخش مایه لها در و از و در ضرب کریم که ماه با آن  
جمع کریم شده مایه این **۱۲** پس در طالع از و در طایل **۱۳** کریم باقی ماند اسکن این  
**۱۴** برج و در و در و در محسن و بر جاق این **۱۵** پس مسافت از و در  
ضرب کریم که است در طایل این **۱۶** پس مایه اسکن قسمت کریم شده خارج این  
ما **۱۷** و کریم مایه این **۱۸** پس ماها را در و از و در قسمت کریم که طایل که در هر اسکن

151



و آن کسور او را بر این **۱۰۰** ایام ضرب کردیم و منفر و باین **۹۹۶۱۰** هم بر آن ایام  
 ضرب کردیم تا خارج باین **۱۰۰** و این هم ایام بود و کسور باین **۹۹۶۱۰** ایام را برسی  
 قسمت کردیم حاصل آن بود **۹۹۶۱۰** و هجده روز پس آن کسور را در دست و چهار ساعت  
 ضرب کردیم منفر و باین **۹۹۶۱۰** هم بر آن ایام ضرب کردیم تا خارج باین **۱۰۰** و این  
 سقا به و کسور باین **۹۹۶۱۰** در شصت ضرب کردیم و هم بر آن قسمت کردیم حاصل آن  
**۹۹۶۱۰** و قایم بر منفر این عمل را چندین **۱۰۰** و این چهار سال و یازده ماه و هجده  
 روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه است این تقویم را از نام خطی که بر شتر می کشند  
 چندین **۹۹۶۱۰** هم بر آن ایام ضرب کردیم تا خارج باین **۱۰۰** و این تقویم را از نام خطی که  
 روز و هجده ساعت و چهل و یک دقیقه و سقا به **۹۹۶۱۰** تا بر این ایام ضرب کردیم تا  
 روز هجده ساعت و چهل و یک دقیقه پس بر مقدار خطی که بر شتر می کشند  
 مسافت را از کسور که بر منفر این عمل کنند تا خارج حاصل آن بود از تقویم این خطی  
 وسطی افزایند **۹۹۶۱۰** میان مایل الود و زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 صغری از عملی که کنند **۹۹۶۱۰** که خدا میان زایل الود و زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 تمام خطی صغری تفاوت نام کنند و خطی نقصان او را هم از وی کم کنند **۹۹۶۱۰**  
**۹۹۶۱۰** و نقصان صغری است که خطی که بر شتر می کشند پس بر آن کسور را در  
 و بر و عمل حالت **۹۹۶۱۰** که از مایل و زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 این **۹۹۶۱۰** که بر تقویم زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 مسافت بر خطی و بدقی این **۹۹۶۱۰** زهره چون بتوبه در مایل الودرا است خطی  
 صغری اگر در شصت سال است **۹۹۶۱۰** بعد درین وقت بفعل بعضی در زایل الودرا است  
 در شصت ماه که در مایل و زایل الودرا است **۹۹۶۱۰** در شصت ماه و هجده روز و پنج ساعت  
 روز **۹۹۶۱۰** پس در مایل الودرا است **۹۹۶۱۰** که خطی از مایل الودرا است **۹۹۶۱۰** که خطی  
 ماند اسرار این **۹۹۶۱۰** خطی و بدقی این **۹۹۶۱۰** پس مسافت را در زایل الودرا است **۹۹۶۱۰**

خطی  
 خطی  
 خطی

کشت منفر و باین **۹۹۶۱۰** ایام را بر این قسمت کردیم تا خارج باین **۱۰۰** ایام  
 و کسور باین **۹۹۶۱۰** ایام کسور است و قایم بر این **۹۹۶۱۰** ایام را برسی  
 قسمت کردیم حاصل آن بود **۹۹۶۱۰** و هجده روز پس آن کسور را در دست و چهار ساعت  
 ضرب کردیم منفر و باین **۹۹۶۱۰** هم بر آن ایام ضرب کردیم تا خارج باین **۱۰۰** و این  
 سقا به و کسور باین **۹۹۶۱۰** در شصت ضرب کردیم و هم بر آن قسمت کردیم حاصل آن  
**۹۹۶۱۰** و قایم بر منفر این عمل را چندین **۱۰۰** و این چهار سال و یازده ماه و هجده  
 روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه است این تقویم را از نام خطی که بر شتر می کشند  
 چندین **۹۹۶۱۰** هم بر آن ایام ضرب کردیم تا خارج باین **۱۰۰** و این تقویم را از نام خطی که  
 روز و هجده ساعت و چهل و یک دقیقه و سقا به **۹۹۶۱۰** تا بر این ایام ضرب کردیم تا  
 روز هجده ساعت و چهل و یک دقیقه پس بر مقدار خطی که بر شتر می کشند  
 مسافت را از کسور که بر منفر این عمل کنند تا خارج حاصل آن بود از تقویم این خطی  
 وسطی افزایند **۹۹۶۱۰** میان مایل الود و زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 صغری از عملی که کنند **۹۹۶۱۰** که خدا میان زایل الود و زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 تمام خطی صغری تفاوت نام کنند و خطی نقصان او را هم از وی کم کنند **۹۹۶۱۰**  
**۹۹۶۱۰** و نقصان صغری است که خطی که بر شتر می کشند پس بر آن کسور را در  
 و بر و عمل حالت **۹۹۶۱۰** که از مایل و زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 این **۹۹۶۱۰** که بر تقویم زایل الودرا افتد عملی است که خطی  
 مسافت بر خطی و بدقی این **۹۹۶۱۰** زهره چون بتوبه در مایل الودرا است خطی  
 صغری اگر در شصت سال است **۹۹۶۱۰** بعد درین وقت بفعل بعضی در زایل الودرا است  
 در شصت ماه که در مایل و زایل الودرا است **۹۹۶۱۰** در شصت ماه و هجده روز و پنج ساعت  
 روز **۹۹۶۱۰** پس در مایل الودرا است **۹۹۶۱۰** که خطی از مایل الودرا است **۹۹۶۱۰** که خطی  
 ماند اسرار این **۹۹۶۱۰** خطی و بدقی این **۹۹۶۱۰** پس مسافت را در زایل الودرا است **۹۹۶۱۰**



۱۰۸

وہی اے اللہ! کہ میں نے اپنے رب سے دعا کی ہے کہ وہ اس شخص کو جو اس نے میرے لئے پیدا کیا ہے، اس کو اپنا وارث بنائے۔

[illegible]

2

[illegible]

150



125





في  
الملك

151





159

122



15.

131

125

531

نہی

1400















269

iv.

✓✓







✓✓

142

142











دانستن افراستگاه چنانست که هر قوس النهار دلیل را بر دوازده قسمت کنند افراستگاه او حاصل است  
 چون از آن کسی که گشتیانی را بر کجاست نظیر او مانند چون این معدمات معلوم شد  
 و خواهند هر ساعت بعد دلیل بر آنکه در میان دو وقت افتاده باشد بعد بکسر از وقت  
 دلیل و افراستگاه است که استخراج کنند و آن بعد در این افراستگاه قسمت کنند خارج  
 قسمت ساعات بعد دلیل بعد از آنکه دلیل از وقت عشر و دهش بعد مطلع  
 او بکسر خط استوا از طالع و حاصل طالع عشر و خط استوا از وی کم کنند آنچه باطل  
 بعد از وقت عشر و چون آن بعد از آن وقت کم کنند تا بقی بعد از دلیل قسمت کنند خارج  
 قسمت ساعات بعد بعد صبح از وقت عشر تا دلیل چنان این ساعات بعد را از آن کم کنند ساعات  
 بعد ماند از دلیل و وقت طالع آن اگر دلیل با این رابع و سابع افتاده باشد طالع و ترابع خط  
 استوا از طالع دلیل کم کنند تا بقی بعد دلیل مانده و ترابع افراستگاه نظیر دلیل  
 قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بعد از وقت رابع آن اگر دلیل با این طالع و رابع افتاده  
 بود و طالع طالع بیلد از طالع دلیل بیلد کم کنند تا بقی بعد دلیل بعد و ترابع افراستگاه  
 بر افراستگاه نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بعد از دلیل و وقت طالع آن اگر  
 با این سابع و عشر افتاده باشد طالع نظر و ترابع سابع یعنی طالع و طالع از طالع نظیر  
 کم کنند تا بقی بعد دلیل بعد از وقت سابع آن را بر افراستگاه دلیل قسمت کنند ساعات بعد  
 دلیل حاصل آن بعد از وقت سابع **غرف چهارم** و تسیر دلیل در میان عشر و طالع افتاده بوده  
 بدلیل هر دو رابع بعد گفته شد است که تا بدلیل را که تسیر میکنند مقدم بجا آوریم و تسیر از  
 مالی پس چون مقدم میان عشر و طالع افتاده باشد و مالی درین رابع بکسر خط استوا  
 مقدم خط استوا و بلد و قاعل بدانند میان هر دو طالع و آن را از ساعات بعد مقدم از  
 حاضر ضرب کنند و بر بخش قسمت کنند آنچه حاصل است و قاعل آن را بر خط استوا رابع  
 بر و طالع خط استوا را راست کنند تا در هر دو حال طالع خط استوا معادل در دو جانب  
 طالع مالی بکسر خط استوا و بلد و قاعل آن اندوزم در ساعات بعد مقدم از وقت عشر

فرض کند در پیش قسمت کند آنرا خارج شود بقدر اولی که فضل مطلق خط استوار بقدر  
از وی که کند و اگر فضل مطلق بعد از اولی که فضل مطلق خط استوار زیادت کند تا برین  
علی مطلق خط استوار منقلب کند و پس مطلق خط استوار مقدم را از مطلق منقلب  
خط استوار کند آنجا بانی مانده در هر دو سمت مساوی کند و هر دو را از آن دو  
تسویه مقدم سالی رساند و این عمل تسویه معلوم است و معلوم **معمومه** در تسویه  
ما بین رابع و سابع او را ده جهت برین یکی که در رابع بعد از مقدم میان رابع و سابع او را ده  
قوتانی درین رابع بعد بکسر مطلق خط مقدم خط استوار و بعد از آن مطلق خط  
در سابع بعد مقدم از او در رابع ضرب کند و پیش قسمت کند بقدر اولی که فضل  
مطلق خط استوار بقدر اولی که کند و اگر فضل مطلق خط بعد از اولی که فضل  
خط استوار افزایند مطلق خط استوار منقلب کند و نظر را از مطلق خط استوار  
بکسر و تفاضل ما بین دو مطلق را هم در سابع بعد مقدم ضرب کند و پیش قسمت کند  
بقدر اولی که چنانکه گفتیم از مطلق خط استوار کند و اگر فضل او را بعد از  
زیادت کند و فضل مطلق بعد از او مطلق خط مقدم خط استوار در وضع کند  
بانی در جابت تسویه مانده **معمومه** در تسویه ما بین مطلق و رابع بعد و اولی که در  
درین رابع بعد اگر مقدم میان دو مطلق و رابع هر دو را می هم درین رابع بعد و مطلق  
و اولی بعد و خط استوار او تفاضل میان هر دو را در سابع بعد مقدم از او در مطلق ضرب  
و پیش قسمت کند بقدر اولی که چنانکه فضل مطلق بعد از او مطلق خط استوار  
بقدر اولی که کند و اگر فضل مطلق خط استوار بعد از اولی که فضل مطلق  
بعد از او مطلق خط استوار بقدر اولی که کند پس مطلق خط مقدم بعد از او مطلق  
معدلانی بیلد کند آنجا بانی در جابت تسویه مانده **معمومه** در تسویه ما بین مطلق  
و سابع او را ده جهت برین یکی که در مطلق بعد از او مطلق خط استوار و بعد از آن  
در سابع بعد مقدم از او در مطلق ضرب کند و پیش قسمت کند بقدر اولی که فضل

نظر بعد از او مطلق از وی که کند و از او مطلق خط استوار مطلق خط بعد از او مطلق  
نظر را از مطلق خط استوار بقدر اولی که کند و اگر فضل مطلق خط استوار زیادت کند تا برین  
بانی در جابت تسویه مانده **معمومه** در تسویه ما بین مطلق و رابع بعد و اولی که در  
درین رابع بعد اگر مقدم میان دو مطلق و رابع هر دو را می هم درین رابع بعد و مطلق  
و اولی بعد و خط استوار او تفاضل میان هر دو را در سابع بعد مقدم از او در مطلق ضرب  
و پیش قسمت کند بقدر اولی که چنانکه فضل مطلق بعد از او مطلق خط استوار  
بقدر اولی که کند و اگر فضل مطلق خط استوار بعد از اولی که فضل مطلق  
بعد از او مطلق خط استوار بقدر اولی که کند پس مطلق خط مقدم بعد از او مطلق  
معدلانی بیلد کند آنجا بانی در جابت تسویه مانده **معمومه** در تسویه ما بین مطلق  
و سابع او را ده جهت برین یکی که در مطلق بعد از او مطلق خط استوار و بعد از آن  
در سابع بعد مقدم از او در مطلق ضرب کند و پیش قسمت کند بقدر اولی که فضل







Handwritten text in a cursive script, likely a list or index, with entries separated by lines. The text is written in a dark ink on aged paper.

2.7



بسم الله الرحمن الرحيم

و خانه را و باطل مع **شعبه پنجم** در حکم زمانه و احباب دور و نزدیک است  
سازند **و در اول** در حکم زمانه و احباب دور و نزدیک است  
بیلان زان روز و غیره و اول فاش و بعد شش و آن اعتبار کند از آن حکم که  
مسلط است و این عمل باطل است کند و فردا و فردا و فردا و فردا و فردا و فردا  
که بری اعتبار نهاده اند که در جهت حالت و از جهت گوشت که در دهان و  
چنانکه قسم **فصل** در وقت و ملاقات تا وقت چهار سال شش و بیست و یک **علاقه**  
است و اول و قسم **زهرات** است و اول و قسم **اقاب** است و اول و قسم  
**مع** است و بنده سال و قسم **مشرقی** است و از دوازده سال و بیست و یک است  
تا او و هر سال که ام کوکب که در صورت طالع قوی زهر و اول و قسم  
او و هر سال که در صورت طالع کوکب که در صورت طالع او و هر سال که در صورت  
موجوده زهر او ای بود و هر طالع او ای که در صورت طالع او و هر سال که در صورت  
بخلاف او ای بود و هر طالع او ای که در صورت طالع او و هر سال که در صورت  
مستوی و غیره و هر سال که در صورت طالع او ای که در صورت طالع او و هر سال که در صورت  
و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
و این در ادب و علم و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
سال که از هر دو کوکب است و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
عاجی که در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
قوت که در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
کند بخیر است و اما در هر دو کوکب که در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
از هر دو کوکب که در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم  
و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم و در واقع معانی و تعلیم

 $\angle \Sigma$ 

10

[illegible]

2-8

10

5.4

دامن سعادت بیغیر از طبع خفیه که  
 در روز یکم ایل فارس صاحب طبع  
 دوم آن کوک که کنگ دشت کنگ  
 ششم صاحب دربار ناصر صاحب طبع بود  
 در شب ما نزد یک ایل بابل سال اول  
 مخفی دو سال دوم کوکشی بعد صاحب  
 که کشته شد سرگردان که در بنی تو خلیل  
 بنی طبع آن کوک که کنگ دشت کنگ



ششم تا نهم سعد **۱** نهرت یعنی قوت صاحب بیت به خداوند بخانه نامرکوب عالی  
 در آن خانه بخت و قوت عاقبت آن **۱۸** اعانت یعنی مرکوب که در خانه خود صاحب بخت  
 کن خانه را یا با خود اعانت کند چنانکه مرید آفتاب را در جل و درین باب نظر شرط  
 نیست **۱۹** استعانت یعنی مرکوب که در بخت خود به آینه از مرکوبی در صاحب  
 بختان بخت استعانت خواهد نمود و درین باب نظر شرط **۱** نیست **۱۱** استعانت  
**۱۲** احسان میانه دو سعد **۱۲** بود که مرکوب نهاری بر بخت الشعاع و بی بختیان  
 قوت خاص آفتاب است **۱۳** یاسین از آفتاب یعنی نصف لیل که از بخت  
**۱۵** در جهان **۱۴** از جهان **۱۷** نصف بهر دو بهره مرکوبی ازین اصناف در هر یک  
 قضا است قوتهای قسمیم با نهم است پنج چیز از اعلی رات **۱** و هر سعد **۲**  
 نه هر سعد **۳** یعنی عشر سعد **۳** در بهره **۵** در بهره نظر لیل را فقط بخت  
 بهره مرکوب ازین اصناف درین مرتبه بخت و نصف چیز از وسط رات  
**۱** در جهان سعد **۲** که در جهان سعد **۳** نصف بهر سعد **۳** در بهره که مرکوب او در هر سعد  
 موش را **۵** نصف سعد الشعاع **۴** برج موافق خزان **۷** برج موافق خوی و این  
 هر دور از این باب برج و کواکب که در باب سابق بیان شده است بختان  
 نمود و بهره مرکوبی ازین اصناف درین مرتبه بخت و پنج چیز از ادنی مراتب **۱**  
 نیم بهر و این فاضل است بهرین و در هر مرکوب کواکب چنان باشد که بهره در هر  
 آفتاب بهر و بخت در نیم بهره **۲** برج شمال **۳** برج دوت و با بهره سعد و  
 و کوشی مرکوب هر دلی وضع کردیم استعانت این من را بنده بخت و سعد و کواکب

در هر یک

در هر یک

۲۹  
 برج سقیم الطالع **۵** ولایت و این است  
 برین چنانکه در روز ولایت آفتاب را  
 بود و در شب ماه را و بهره مرکوبی ازین  
 اصناف درین مرتبه بختی که اصناف  
 ضعفها قسم اول و بخت از آن  
 بخت عظیم از اعداد است **۱** و بی **۲**  
 و هر سعد **۳** اوراق و صد آن از هر  
 طرف شش در هر بهره که کوف  
 آفتاب را **۵** ضوف ماه را **۴** کوفت  
 یعنی ستور که در **۷** جرم ماه مرکوب  
 شرح در نامه بخت و بهره مرکوبی ازین  
 اصناف درین مرتبه بخت و شش عظیم از  
 او سعد رات **۱** برج موط **۲** بخت  
**۳** عت الشعاع **۳** طریقه خرد یعنی بخت کواکب در بابی در هر موط آفتاب و بخت  
**۵** خط طالع یعنی کواکب از ملک آفتاب خط باشد **۴** و مقدم و  
 و در برج او بهره مرکوبی ازین اصناف درین مرتبه بخت بخت و عظیم  
 از ادنی مراتب **۱** تعزب علوی را و تعزب سفلی را **۲** دوری از منطقه **۳**  
 استقبال کواکب یعنی در هر بخت از طالع **۴** در هر برج **۵** بیت ناعم **۶** نقطه  
 حقیقتش در **۷** ذوالیاری یعنی بخت کواکب در رابع و مطلع شعاع تعزب بخت  
 الاضی **۹** انکار است او بار **۱۱** فرخی برود و رزان **۱۲** اعانت خوش نظر  
 عداوت **۱۳** قطع نور **۱۴** صبح نور **۱۵** شکاف **۱۶** اعراض **۱۷** عقد جوهر  
 نرین و انصاف **۱۸** عت آفتاب طالع عتین قبل از و بخت ماه طالع عتین بعد از

نصف بهر



• 715



[illegible]

و ظاهر بینه برین دلیل قاضی آن کار بود و لایزال ضعیف بود اما قاضی در وقت  
و آن در رعایت راههای ترکست در بعضی ضواغ و استقبال و آن از رویه و بیست آ  
آنکه در روزی که ابتدای او در وقتی اتفاق افتاد که ماه آن نقطه از جبهه خود آن کار  
تمام کرده و دیگر کار روی کاغذ نمانده است و گفت که اگر آن وقت اتفاق افتد



بر طاعت بنا می کار کردیم و هم چنین نظر داشتند که تمام سوره مکن تحت ثنیت  
 که اگر خداوند طالع در برجی ثابت بود انقلاب آن کار در بدست دراز فصل شد  
 نظر میکردن در درجه چهارم طالع دوران درجه که ماه در وی باشد که خداوند همان درجه  
 مرجع بود انقلاب آن کار درجه بود و اگر طالع بماند انقلاب آن کار در شریعت و تحت بود  
 و اگر خداوند طالع یا درجه طالع یا درجه ماه دوران درجه یا مرجع بود انقلاب آن  
 کار در خواجه و اگر انقلاب یا درجه یا شریعت بود آن کار فصل شخص بر روی مشعل شد  
 اگر طالع یا خانه از ماه از برج یا ثابت برج و طالع آن کار به وسالت و تحت  
 آن کار سطل بود وسالت و تحت کوکب و نظایر آن و او ثابت است بر بنا  
 کردن را وزن و حسن را از انراف که لایق او بر جای منتقلت و در آن جاری  
 طالع او از برجی ثابت بود در آن گشت و خصوصیت در وی الصلح تا خانه و بنا بود  
 و نسبت که عین سبک بر برجی ثابت است از برای آنکه خداوند او تحت واسطه  
 از نیم ثابت تر است و عوی در عقل خویش می آید که او از نیم ثابت تر است که در او  
 او زحمت و اما اگر بر چهارم و هجدهم طالع باشد یا خانه یا ماه باشند و طالع آن بود از آن  
 کار در وی باشد که از اراضی کند و بار دیگر با وی رجوع کند و صلح و مناسک آن طالع  
 بعد بضرر سعه و طری و این بر چهارم ثابت بود که اگر در کس طلق و اردو  
 سج و شرف و عزت و کس که درین طالع محسوسند او را آن سج و در بدین آید  
 و بار دیگر بدین سج باز بریزد و اگر خسته را بیاورد بار دیگر بکشد و اگر وعده کند  
 خلاف کند که بار دیگر بر سر خود بار دیگر بیاورد و **وجه دوم** اعتبار آنکه طالع برج معصوم  
 بود یا سیم اگر سیم بود یا ماه در وی بود دلیل بود که شش و شش و آن کار سیم اگر سعه  
 ناظر باشند دلیل بر امید داشتن حصول آن چیز که اگر خیر ناظر باشند دلیل غایت  
 و شش و شری بود و اگر سیم سیم ناظر باشند دلیل سعه و بیاید و آن که در طالع  
 ماه درین بر چهارم معصوم بود یا درجه در نور و در سیم دلیل آن که اگر خیری بود و شش

بر طاعت بنا می کار کردیم و هم چنین نظر داشتند که تمام سوره مکن تحت ثنیت

سعه کند و اگر خیر در آن خیر چون خیر باشند سیم سعه کند و اما بر جای سیم طالع اگر طالع  
 یا خانه در سیم دلیل آن کار کند و سیم سیم ناظر باشند دلیل آن که اگر خیری بود و شش  
 سیم ناظر باشند دلیل بر غایت کل این کار که اگر خیر ناظر باشند دلیل خجاری  
 بود و اگر سیم سیم سیم ناظر باشند که سیم سیم و بیاید و آن که در سیم ماه در  
 بر چهارم و اما سیم یا در نور یا در سیم خیر یا سیم از آن خیر و سیم و در سیم  
 سیم **وجه سیم** اعتبار آنکه طالع برجی که دلیل بر آن کان بود و آن حر است و سیم  
 و سیم حر است برای سیم سیم و بر چهارم دلیل بر آن است که در سیم و او ثابت است  
 بر چهارم از برای لایق بلا شکان بود و بر چهارم دلیل بر او است حر است حر جای  
 آن چنان بر جای آن از برای سیم یک سیم و بر چهارم سیم برای کارهای آنکه سیم  
**وجه چهارم** بر جای نهاری لایق اختیارات نهاری بود بر جای لایق اختیارات  
 و همچنین سیم که نهاری لایق اختیارات نهاری و سیم برای سیم لایق اختیارات  
 شش و همچنین سیم که حال بخلاف بر سیم این کار را سیم سیم سیم **وجه پنجم**  
 بر سیم طالع طالع ماسته آن مقصود بود چنانکه بر جای شش حر کارهای سلطانی را  
 و چنانکه خانه های مرجع حکم را **وجه ۴** باید بر سیم و در طالع حد عام بود که اگر طالع  
 برجی معصوم بود مثل در عاقبت و در برجی سیم ثابت است بر اصل آن کار  
 و شش و بر او شش آن **وجه ششم** اعتبار اصل خداوند طالع و آن بر چهارم و سیم  
 آنکه باید بر خداوند طالع ناظر بود طالع و طالع سیم که در آن سیم که طالع  
 نه به خانه سیم سیم هر وی از خانه خود و درجه و حفظ خانه سیم که در آن  
 آنکه خداوند طالع سیم بر سیم یا در نظر او شری یا در سیم سیم و سیم خداوند خانه  
 و در او خانه حاجت زیرا که نظر سیم از شری یا از سیم سیم نظر سیم در خانه  
 و ترجیح مکرر **وجه ۷** آنکه خداوند طالع چنانچه سیم یا در نظر او از او از او ناظر بود  
 سیم **وجه ۸** خداوند طالع سیم سیم السماء با هم سیم که آن دلیل کل بود

لح



١٠٠

✓✓✓

TTN

26

YTA

Y

مجلس چهارم در بیان فضیلت و مناقب حضرت علی علیه السلام

والله



५८१



و بعد که متصل چهار و طبع از کمر کردی که اگر اندک از طبع آن وقت که  
 بخوابی و در وقت که در طبع آن که در وقت که در طبع آن که در وقت که  
 و اگر ماه در طبع وقت از روز و در وقت که در طبع آن که در وقت که  
 و در آن سبب که هر نظر باید کرد که هرگاه در حضور علاج خدای کردن می تواند عضو این  
 که این سبب سبب باید در آن روز که در وقت که در طبع آن که در وقت که  
 از آن و این سبب سبب باید در آن روز که در وقت که در طبع آن که در وقت که  
 در این خدای کردن باید هر قدر که در وقت که در طبع آن که در وقت که  
 خطی بعد از آن که در آن ماه یا در ماه ناقص انور و زایل سبب در طبع آن که  
**علاج جنسی** اگر در این باب رعایت باید کردن و در چار است  
 اگر مع و بل بیماری بعد از آن وقت علاج باید کردن که شری و در وقت که در طبع آن که  
 زنی بعد از ابتدا علاج باید از آفتاب در روزی که در طبع آن که در طبع آن که  
 در ابتدا علاج باید هر روز در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 در مع و طبع آن که در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 ماه خالی بعد از آن که در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 است که در مع و طبع آن که در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 نموده و این سبب که در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
**در وقت که در طبع آن که** در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 اگر در طبع وقت و حاضر ماه برهه ای بی بعد و در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
**باید** در آن سبب که در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 باید در دوری او از زینت سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 باید که در طبع آن که در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که  
 در رابع سبب و اما اگر از روی خدای باید کردن و در وقت که در طبع آن که

بعد که در طبع وقت و در آن سبب که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که

| نوع | نوع | نوع | نوع | نوع | نوع |
|-----|-----|-----|-----|-----|-----|
| ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  |
| ۵   | ۵   | ۵   | ۵   | ۵   | ۵   |
| ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  |
| ۶   | ۶   | ۶   | ۶   | ۶   | ۶   |
| ۲   | ۲   | ۲   | ۲   | ۲   | ۲   |

| نوع | نوع | نوع | نوع | نوع | نوع |
|-----|-----|-----|-----|-----|-----|
| ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  |
| ۵   | ۵   | ۵   | ۵   | ۵   | ۵   |
| ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  | ۳۱  |
| ۶   | ۶   | ۶   | ۶   | ۶   | ۶   |
| ۲   | ۲   | ۲   | ۲   | ۲   | ۲   |

در وقت که در طبع آن که در وقت که در طبع آن که در طبع آن که

کبریا بدین بزم بوقت روشن آفتاب و درین قمری که آرا کشای کیش  
 بر بزمین زیاده است کن و اگر جنوبی باشد نقصان کن و باقی را در جدول  
 در آرد هر چه بماند اگر یکی باشد دهانه زمین و اگر صفر باشد نهانه زمین  
 این روز و اندک است

585

44

[illegible]

سوامی وینو بھارتی

[illegible][illegible]

جهت عرض گوید بعد عرض مایه ها و اعضاء گوید بنزد خداوندی و انوار رحمت و توفیق  
را در اول بختها مایه ها که عرض مصلحت شمع که ابرو را بیکر در شمع که از امانت خواهد بود  
موضوع دیگر ذکر کرده اند  
معرفه **تعیین ابرو** **تعیین ابرو** و در چون آردن قالی در جهت مصلحت  
معدن است چون در مصلحت معلوم بنزد فرامی که یکبار فائده را در جهت بر این مصلحت که  
و از کرم و مصلحت و مصلحت خط استوار از اول مصلحت بداییم و فصل بیان بر سر  
این فصل اظهار در مصلحت بنزد تغییر لثنا برستیم که مصلحت از بروج جنوبی بود  
افنی از اول میزان تا افرجه است این شش در ابرو در افرجه بود و در مصلحت اول از افنی  
و این تغییر ربع شرقی غایت افنی دوم جسم و دیگر از افنی نقصان کنیم و از  
تغییر دوم افنی و این تغییر ربع غربی غایت بنزد افنی ششم و ششم و ششم که مصلحت از  
بروج شمالی مصلحت از اول مصلحت افنی ششم از افنی نقصان کرده و فصل اول بعد دیگر  
افزود تغییر دوم مصلحت خط استوار از اول مصلحت بر ششم و تغییر اول بر افنی  
افنی از افنی مصلحت دوم بنزد دیگر و بر مصلحت دوم افنی مصلحت ششم بنزد دیگر  
بر مصلحت ششم افنی مصلحت ششم بنزد ششم مصلحت ششم افنی مصلحت دوم افنی مصلحت ششم  
شود دیگر بر تغییر دوم بر مصلحت ششم افنی مصلحت ششم بنزد دیگر و بر مصلحت ششم افنی  
مصلحت ششم از مصلحت افنی ششم که در افنی و مصلحت ششم افنی که از اول مصلحت  
افنی دیگر در جهت فائده باشد و در جهت فائده یکبار در مصلحت افنی فائده باشد

وَأَمَّا عِلْمُ الْكُتُبِ.



سعادت وقت واجب نفسی و اگر این سبب کردن زیاد است بعضی اهل حال در بر وجه  
 زیادتی یا نقصانی حاصل می آید که این سبب که درین حدیث آمده است یا در شهادت و یا در  
 کمال کثرت ضرورت کرده و بعد از آن بعضی اختیار را از این حد برون نهاده و بعضی  
 بود که در حدیث آمده که اگر کسی در نماز است و چیزی را از این حد بیرون نهد که کثرت  
 که علم منطقی که در حدیث است معنی است معانی حاصل کرده باشند و کوشش را در حدیث آورده اند  
 را باقی بقیه هم است لیکن از علم منطقی حاصل و در حدیث آمده است و او در هیچ  
 حدیث که در این حدیث جامع نام نهاده است باقی آورده است و اگر این جامع علم این نام  
 در آن باب نیز گفته که در علم این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 آورده است از حدیثی که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 اختیار که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 و در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 است که اگر این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 به این حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 افلاک که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 باشند و اما در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 گفته که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 اختلاف بر آنکه چون قریضا و در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 از حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 بطریق خود از حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 ما عرفت طالع سنا را تا به حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 فعل از حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 تا به حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث

تمام شد پس خبر بر احوال این که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 تا به حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 از حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 قسم طالع این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 سنا را تا به حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 شد و اگر کسی در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 بود و اگر در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 آن حدیث مشغول شد و اگر از آن مقدار شغل آن حدیث حاصل سعادت شود و اگر  
 غرض آن حدیث که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 شخص را از سعادت حاصل آید و در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 از حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 حقیقت سنا را تا به حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 حرکت کنند و در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 زیرا که اگر طالع و در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 لا بد که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 سعادت این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 اختیار هیچ حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 این اثر را تا به حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 واجب بود که در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث  
 هیچ حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث این حدیث را در حدیث و در حدیث





721

542

Y O 8

185

خداوند در دو مایه را صالح بپوشاند باید بر عطار در نور رخ بپوشد تا آن مقصود  
 زده محال شد و **روام طلب کردن** درین باب هیچ چیز نگاه باید داشت (باید)  
 ماه در عقوب باقی بماند و احوال این مایه را طالع می یازد بر چهار مایه که  
 ماه ناقص القوی بود باید مایه بری بعد از نخوی متصل می باشد با عطار در آن وقت  
 که عطار در سینه طالع باید صاحب طالع و صاحب طالع مسلم هم از نخوی و مشکلی بگوید  
 بپوشد و اما آنچه از وی خبر بیاورد که در سر جز است آنکه نزع مرغ بود **باید** گفت  
 ماه در عطار طالع می کند که در جاده طالع می و این از همه بزرگ است و **روام دادن**  
 باید در مشرقی با عطار در طالع باشد ماه تا و ام زود و مار و آما آنچه از وی خبر کرد  
 رخ جز است آنکه در دروغ طالع می و آن از نوزده در میزان است در صبح  
 عقوب بعد آنکه ماه را عرض نمود از نقطه البروج و حقیقت آنرا طالع محترق  
 گویند که باط بود در جنوب و آنکه در اصل درجه و هجده و او باید و طالع بود  
 با طالع این درجه بود باید عطار در در میان نظر طالع می زیرا که مرغ طالع است  
 و عطار است و طالع اول طالع بود **صفت کیمی** صفت بزرگ و این باب نگاه باید  
 داشت باید بود از روبرو از نخوی طالع بپوشد باید در دو مایه بپوشد باید  
 صاحب طالع در عطار از روبرو طالع باشد باید ماه طالع باقی است از نقطه سعد باید  
 شود و بعد از طالع اجتماع و استقبالی هر یک از آن بود مایه باید در خداوند ظاهر  
 بپوشد و اگر عمل کیمی از برای از روبرو طالع آفتاب نگاه باید داشت و اگر از برای  
 به طالع ماه رعایت باید کرد و اما آنچه از وی خبر بیاورد سر جز است باید بزرگ است  
 عطار در سر بزرگ طالع مرغ صبح این بر بزرگ طالع در روبرو طالع مایه و عطار  
 و عطار زینت مایه با زینت بود و **در وقت کردن آنکس** در این مایه بپوشد  
 نگاه باید داشت باید که طالع مرغ دو مایه بپوشد باید بر آن کار در ساعت هر  
 کند ظاهر در زنده مایه زنده خالی بود از نخوی مایه زنده ظاهر طالع

باید زنده خداوند طالع مرغ و باید مایه متصل به آفتاب ازین باب ازین  
 و طالع عطار در مشرقی و آفتاب نگاه باید داشت **ج** باید در طالع مرغ و ماه  
 در اوقات بپوشد و بر آن است رکبان ستونی بپوشد اگر این عمل را می گویند طالع  
 و خداوند طالع باید در مایه و اگر برای نماند طالع و خداوند طالع نیز مویست  
**ج** چون غایت خواهی کردن از برای کاری یا بدسترسین تا آن کار را که است و  
 محال شد و یکدام عضو معلق دارد پس در آن ستاره را به لایق خود سلطه بپوشد  
 هر چند در مایه قوی تر است آن کار زود و طالع می و طالع این وقت در حق او خواهد  
 کردن باید پیش از آن کار است و در که طالع در ساعت ستاره مذکور کند و اگر  
 مویست بعد در ساعت ستاره مویست کند و دوم آنکه آن ستاره که مویست بودی  
 تمام مویست و از آن ستاره که در طالع آن شخص بود **صفت کیمی** **صفت کیمی**  
 درین مایه است بزرگ نگاه باید داشت طالع باید مرغ مغلوب بود **باید** ماه باید در  
 مرغ مغلوب **ج** باید در طالع مرغ طالع باشد ماه و طالع در مایه و طالع باید  
 در ساعت طالع بپوشد **باید** در طالع در وسط السماء بود و قوی مایه بود **باید** در  
 ظاهر بپوشد طالع باید بزرگ از یکدیگر یک قطعه بپوشد **ج** باید خداوند طالع  
 زینت **ج** در مایه و **صفت کیمی** در مایه بزرگ نگاه باید داشت طالع مرغ و طالع مرغ  
 قوی طالع **ج** صاحب طالع در درگاه **باید** درین باب در هر نگاه باید  
**باید** ماه در وقت الشیخ این در مایه باقی دارد **باید** در خداوند طالع مایه  
**باید** هر دو بزرگ یکدیگر مایه بپوشد **باید** هر دو بزرگ طالع مایه **باید** و اگر  
 ستارگان دیگر طالع مایه بپوشد هر مایه مرغ باید در ساعت طالع مایه  
 باید در متصل به عطار و در وقت الشیخ **ج** باید در آفتاب متصل به عطار و در  
 حوس مایه و در چهارم **باید** در صاحب طالع مایه طالع از وسط آسمان اما اگر  
 خواهی که آن کار را که مویست خود **باید** در خداوند طالع و نیزین طالع بپوشد





[illegible][illegible]



که کار را آغاز کند **ب** اگر اتفاق چنان افتد بر خداوند سبحان که خداوند سبحان متصل به آن دلیل  
تجربه شدن کشتن بعد **ب** باید بر آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن  
و قتل بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
مطلوب بعد **ب** باید بر آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
بود که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
خداوند طالع **ب** اگر غالب الفلح آن که در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد  
از سواد طالع **ب** باید بر آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
و ماه و خداوند طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
ضمیم یکدیگر که در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد  
گویند که قوتی متصل به طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
هر دو یکدیگر که در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد  
و در جایگاه ناموفق و ضمیمه بودی غالب طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
و ضمیمه او را بکشد و اگر در آنی بودی او را بکشد و اگر در آنی بودی او را بکشد  
جس که در طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
و در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد در هر یک از اینها باشد  
هر دو را بکشد و قوت و اما آنچه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
طالع و ضمیمه او را بکشد و اگر در آنی بودی او را بکشد و اگر در آنی بودی او را بکشد  
بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
دلیل قوت ضمیمه که از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
بخود نه ناموفق بود **ب** باید بر آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
ماه و خداوند طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
طالع که از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد

این دلیل نیست بود **ب** هر یک از اینها که از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
سبب و خداوند طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
دلیل طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
ارباب جاهل و دلائل آنکه با و از آن طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
گفت هر یک از اینها که از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
نور و سلطان بر آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
بود و در هر یک از اینها که از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
باید که در هر یک از اینها که از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
او بهای قوتی که از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
نظر به طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
مقبول از خداوند طالع **ب** باید بر آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
ماه و طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
خداوند طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
در آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
**ب** که خداوند طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
شهر و طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
و حضرت **ب** که خداوند طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
که خداوند طالع از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
آن حضرت از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد  
دانشین **ب** باید بر آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد بعد از آن کشته را هر ماه از وی که از وی بکشد

در این حکام







محمد باید که برادر خود و افاضالشند عمر و خان کو برادر خلی در وقت  
خاصه و طالع در وقت و مکان بیعیوب است آنکه اندکی درین سخن رسالت  
ساخته است اما اینجکا در سخن فقه غایب شده است و حاصل اینچنین رسالت  
آورده است بنامی سایریم و بعد از آنکه حکما گفته اند که بیعیوب سبکو بر حق گفته اند  
در وقت دعا سستی طالع بود و سستی دیگر در طالع است ابتدای کار و غایت وی بخوبی  
بخش فقهی دیگر گفته باید در در طالع بود و دوم در طالع و فقهی دیگر گفته اند که در  
عاش باید دوم در طالع و فقهی دیگر گفته باید در طالع و سوم در طالع و فقهی دیگر  
و باید که این هر دو سستی و فقهی دیگر گفته اند و فقهی دیگر گفته اند و فقهی دیگر  
و باید که ماه پیش آن موقعه که بعضی گفته اند دعا از برای آفت انجامد باید کرد  
که ماه در خانه های زهره باشد و متصل بختری و اگر از برای دنیا کنند باید در  
خانه های شتری باشد و متصل بزهره و اگر از برای طلب صلح و عفو باشد باید  
ماه متصل به خلی باشد چنانکه از وی مقبول باشد و سستی در آن موضع بعد از آنکه فقهی  
خاک از برای طلب رایت و پاکی است و باید که متصل به خاک از برای سستی  
کشی بعد باید که در پنج متصل به خاک از برای طلب علم باشد و اگر بطور متصل  
و اگر از برای اندیشه و کار باشد از برای سستی و متصل به بعضی گفته اند که هر وقت که  
عطارد و باریخ مقدار کف الخشب باشد آن وقت حاجت دعا بود و اصلاح باین دعا  
گفته و اگر حاجت مقدار وی باشد دلیل آن بود دعا کننده توانگری و شجاعت  
باید و اگر کف مقدار آن بود خود بود و دلیل آن بود دعا کننده از برای عزت و عزت  
و کمال است آنکه و اگر کف آن بود در آن وقت دعا کننده از برای عزت و عزت  
باید دلیل بعد دعا کننده در سخن خود ظفر باید و اگر زهره مقدار وی بود و دلیل آن  
دعا کننده ماهی بسیار باید از برای سستی و بعد حکما دیگر گفته در وقت دعا  
کردن باید در شتری باشد و در طالع آن وقت و از غرض سستی و نه صرف

Trq

10

تاریخ ایران عدد اول هم اعظم عدد اوله الفتن عدد اوله الکوس عدد اوله  
۹۰۶۲ ۱۶۴۵۹ ۹۴۶۳

طالع نامه

۵۵۴۶

طالع نامه

کتابخانه  
موزه  
تاریخ  
ایران  
تاسیس  
۱۳۰۲  
شماره  
۱۰۰۰  
تاریخ  
۱۳۰۲  
شماره  
۱۰۰۰

علم الکائنات

کتابخانه  
موزه  
تاریخ  
ایران  
تاسیس  
۱۳۰۲  
شماره  
۱۰۰۰  
تاریخ  
۱۳۰۲  
شماره  
۱۰۰۰



